

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش نهایی

امام حسین علیه السلام از آغاز می‌دانستند به شهادت می‌رسند (۱)

در این صدهی اخیر، حدود چهل سال قبل، کتابی به نام شهید جاوید منتشر شد که روحانی نجف آبادی آن را نوشته بود و نظریه‌ای را مطرح کرده بود که در همان زمان‌ها سروصدای زیادی به پا شد و کتاب‌های متعددی در ردّ کتاب شهید جاوید نوشتند و پاسخ او را دادند. منتهی علت این که الآن می‌خواهیم دوباره به آن پردازیم این است که دوباره افرادی شروع کرده‌اند آن بحث را از زیر خاک بیرون آوردند و دوباره زنده کردند و آن را با انگیزه‌ها و اغراض خاصّ سیاسی مطرح کردند. بحث این است که مطرح شده در ماجرای عاشورا، حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا این گونه نبود که می‌دانستند شهید می‌شوند. حضرت با نامه‌هایی که از مردم کوفه به ایشان رسیده بود، گمان کرده بودند مردم کوفه به‌راستی ایشان را حمایت می‌کنند و ایشان به کوفه می‌روند و حکومت مقتدری تشکیل می‌دهند و در موضع حاکمیت قرار می‌گیرند. امام علیه السلام نمی‌دانستند کشته می‌شوند. گمان می‌کردند پیروز می‌شوند و به حکومت می‌رسند. و تعبیر خود نویسنده این است که اعتقاد به اینکه امام حسین علیه السلام می‌دانستند کشته می‌شوند و با علم به آن به کربلا رفتند، سبب می‌شود که نه تنها امام حسین علیه السلام از امامت عزل شوند و صلاحیت امامت را نداشته باشند، بلکه حتی به عنوان یک امام جماعت هم نشود به ایشان اقتدا کرد. چرا؟ چون می‌گویند این انسان با دست خودش، خود را به هلاکت انداخته است؛ در حالی که قرآن می‌فرماید: «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى

التَّهْلُكَةِ»^۱ خود را با دست خود به هلاکت می‌فکنید. اگر امام حسین علیه السلام می‌دانستند کشته می‌شوند و به کربلا رفته‌اند، با دست خودشان، خودشان را به هلاکت انداخته‌اند و این کار یک کار خلاف شرع است و کسی که این کار خلاف شرع را مرتکب شود، نه تنها امام معصوم نیست؛ حتی امام عادل هم که بشود در

^۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

نماز جماعت به ایشان اقتدا کرد، نیست و از عدالت خارج است! و چون یقیناً امام حسین علیه السلام، امام معصوم بوده‌اند؛ بنابراین لازمه‌ی عصمتشان این است که از شهادتشان بی‌خبر بوده باشند. به گمان اینکه مردم کوفه استقبال می‌کنند و ایشان به حکومت می‌رسند، رفتند. اما بعد از اینکه به کوفه رسیدند، مردم کوفه به ایشان خیانت و جفا کردند و بعد هم ایشان را به شهادت رساندند. این طرح مسأله است.

می‌خواهم نکته‌هایی را راجع به این بحث بگویم. چون این بحث به خیلی جاها مربوط می‌شود. آیا امام حسین علیه السلام می‌دانستند شهید می‌شوند یا نه؟ و اگر می‌دانستند، با علم به این قضیه شرعاً جایز بود بروند خودشان را به کشتن دهند و زن و بچه‌شان نیز به اسارت بیفتند؟ یادم می‌آید در قسمت امر به معروف و نهی از منکر به این بحث اشاره کرده‌ام که سه انگیزه به عنوان انگیزه‌های حرکت ابا عبدالله الحسین علیه السلام مطرح شده است. اولین چیزی که گروهی معتقدند این است که می‌گویند فشاری که حکومت یزید برای بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام آورد و امام حسین علیه السلام نمی‌خواستند با یزید بیعت کنند؛ سبب شد که از مدینه به مکه و از آنجا به عراق فرار کنند. و بالأخره سپاهیان یزید ایشان را در کربلا گیر انداختند و کشتند. پس علت حرکت امام حسن علیه السلام فرار از بیعت کردن با یزید بود. و اگر حکومت یزید از ایشان تقاضای بیعت نکرده بود و ایشان را راحت گذاشته بود؛ ایشان کاری به کار دستگاه یزید نداشتند! ایشان مسجدشان را می‌رفتند؛ نمازشان را می‌خواندند؛ قرآنشان را می‌خواندند؛ ذکرشان را می‌گفتند؛ عبادتشان را می‌کردند و کاری به کار دستگاه یزیدی نداشتند. پس این یک انگیزه، که گروهی طرفدار آن هستند.

گروه دوم معتقدند انگیزه‌ی حرکت امام حسین علیه السلام دعوت کوفیان بود. هزاران نفر از کوفه نامه‌های فراوانی به امام حسین علیه السلام نوشتند و از ایشان برای امامت و رهبری و حاکمیت و امارت و ولایت خودشان دعوت کردند. و امام حسین علیه السلام هم، چون مردم از او خواستند حجت بر ایشان تمام است و شرعاً وظیفه‌شان بود که دعوت آنان را لبیک گویند و به کوفه بروند. اینکه کوفیان جفا کردند، بحث علی‌حده‌ای است. ولی وقتی با اعلام حمایت مردم، حجت بر امام معصوم تمام می‌شود، وظیفه‌ی امام این است که زمام امور را به دست گیرد. بر امام حسین علیه السلام هم حجت تمام شده بود. چون مردم اعلام پذیرش و آمادگی کردند. لذا باید می‌رفتند. پس دومین انگیزه‌ای که مطرح می‌کنند دعوت کوفیان و اتمام حجت بر حضرت است. و لذا به این

لحاظ حضرت از مدینه به مکه رفتند و از مکه نیز به قصد کوفه خارج شدند؛ ولی به کوفه نرسیدند و در کربلا به شهادت رسیدند.

سومین انگیزه‌ای که برای حرکت امام حسین علیه السلام مطرح است این است که امام حسین علیه السلام انفعالی عمل نکردند؛ که یا در برابر فشار حکومت مُنْغَلَب باشند که بیعت کن؛ یا در برابر دعوت نامه‌های کوفیان. بلکه امام علیه السلام قَعال وارد میدان شدند؛ پیشگام بودند. دنباله‌رو یک پدیده نبودند. امام علیه السلام یک حرکت ابتدایی داشتند، نه انفعالی. امام وقتی حکومت فاسد یزید را می‌بینند؛ حکومتی که منکر وحی و خدا و دین است؛ حکومت ستمگر و جائز، حکومتی که حلال خدا را حرام می‌شمارد؛ حرام خدا را حلال می‌شمارد؛ حقوق مردم را تضییع می‌کند؛ سمبل و اسطوره‌ی فِسق و فُجُور و فِساد و فَحْشا است و بی‌پرده و عَلی، وحی و اسلام و دین خدا را انکار می‌کند؛ قیام در برابر این حکومت و بازگرداندن مسیر حکومت اسلامی به همان سیره‌ی جدّ بزرگوارشان پیامبر اکرم و پدر بزرگوارشان امیر المؤمنین علیه السلام را تکلیف می‌دانند. قیامی در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ جهادی در برابر یک حکومت طاغوتی و فاسد، برای مبارزه‌ی با او و از پا در آوردن اوست.

این سه انگیزه برای علت قیام امام حسین علیه السلام مطرح است. و اما آن چیزی که می‌شود با آن این سه انگیزه را مَحک زد و دید که کدام یک از اینها می‌تواند درست باشد، بررسی واقعیّت‌های تاریخی است. آنها خیلی خوب نشان می‌دهد. چه وقایع، چه فرمایشات خود حضرت در جریان این وقایع، به روشنی نشان می‌دهد که داستان چیست و خیلی جای تعجّب است که کسی مدّعی اطلاعات دینی باشد و از این همه قراین و علائمی که وجود دارد، انصراف پیشه کند و بگوید امام حسین علیه السلام فریب مردم کوفه را خوردند و خیال کردند به حکومت می‌رسند، ولی مردم کوفه به ایشان خیانت کردند. ایشان نمی‌دانستند کشته می‌شوند و اگر می‌دانستند کشته می‌شوند، رفتنشان به این سفر خلاف شرع بود!

حال راجع به این دو نکته صحبت می‌کنیم. این که بگوییم امام حسین علیه السلام نمی‌دانستند شهید می‌شوند، باید ببینیم این با اعتقادات ما، به عنوان شیعه، قابل جمع است؟ به سه لحاظ این حرف، حرف بی‌پایه‌ای است. به لحاظ اوّل که رفیع‌ترین دلیل است، باوری است که راجع به امام داریم. امام یک بشر معمولی عادی نیست.

امام کسی است که به تعبیری که از امام زمان علیه السلام داریم: «قُلُوبُنَا أَوْعِيَتْ لِمَشِيَّتِ اللَّهِ»؛ قلب‌های ما ظرف‌های مشیت الهی است؛ آنچه مشیت الهی است، در ظرف دل ما قرار می‌گیرد و جاری می‌شود. یا در زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام^۲ تأکید شده است که مشیت الهی بر اهل بیت علیهم السلام نازل می‌شود و از پیشگاه آنها در عالم جاری می‌شود. چه مشیت و اراده‌ی تکوینی حق متعال، چه مشیت و اراده‌ی تشریحی حق متعال. اگر کسی بفهمد امام یعنی چه، مگر می‌تواند تصوّر کند که امام از وقایع این عالم بی‌خبر باشد. این نشان دهنده‌ی این است که این شخص اصلاً امام شناسی ندارد. این شخص امام حسین علیه السلام را در حدّ شاید، امام محمد غزالی و امام فخر رازی تلقی کرده است. او نمی‌داند امام و ولیّ اعظم خدا یعنی چه. بنابراین اولین مشکلی که این بحث دارد که بخواهیم مدّعی باشیم که امام حسین علیه السلام نمی‌دانستند به شهادت می‌رسند، این است که اصلاً این ادّعا با تعریفی که ما راجع به امام داریم سازگار نیست و اصلاً با امام دانستن امام حسین علیه السلام، قابل جمع نیست. نه تنها ائمه علیهم السلام، خود ائمه علیهم السلام راجع به سلمان فارسی، رضوان و رحمت الهی بر او باد، فرمودند: او علم اولین و آخرین در اختیارش بود. او که یک شیعه‌ی اهل بیت است؛ علم بلایا و منایا، علم اولین و آخرین در اختیارش بود. این علوم یعنی چه؟ این راجع به یک شیعه‌ی اهل بیت است. آن وقت بخواهیم تصوّر کنیم امام حسین علیه السلام اطلاع نداشتند چه وقایعی پیش خواهد آمد! این چطور امام‌شناسی و چطور تشیع است؟ بحث امام‌شناسی بحث مفصّلی است که نمی‌خواهم وارد آن شوم. اما با بررسی یک به یک دلایل قرآنی و روایی و عقلی، نمی‌توان ذره‌ای احتمال داد که امام بی‌خبر باشد. امامی که خبرها از نزد او در عالم جاری می‌شود. وجود او خزانه‌ی علم الهی است. مگر می‌شود خدا از چیزی بی‌خبر باشد؟ بنابراین نکته‌ی اول اینکه اصلاً این حرف با تشیع و تعریفی که شیعه راجع به مقامات باطنی ائمه علیهم السلام دارد، نمی‌سازد. انکار علم امام، با انکار امامت مساوی است و امام را در حدّ، نه حتی شیعیان برجسته‌ی اهل بیت علیهم السلام مثل سلمان؛ بلکه در حدّ یک بشر معمولی عادی تنزل دادن است؛ اینکه بگوییم امام علیه السلام خبر نداشتند.

^۲ که زیارت بسیار معتبری است. عزیزان به مفاتیح مراجعه کنند، در زیارات مطلقه‌ی اباعبدالله الحسین علیه السلام، اولین زیارت که به عنوان معتبرترین زیارت اباعبدالله الحسین علیه السلام نقل شده است و علی‌رغم کوتاه بودن عباراتش، مطالب بسیار بلندی در آن وجود دارد.

منتهی اینکه آیا اگر امام علیه السلام از شهادتشان خبر داشتند، مانع از این می‌شود که به کربلا بروند یا نه؟ این را توضیح خواهم داد.

دلیل دومی که یقیناً امام حسین علیه السلام خبر داشتند؛ احادیث فراوانی است که قبل از واقعه‌ی عاشورا به زبان پیغمبر اکرم، امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام مجتبی علیه السلام جاری شد. احادیث قدسی‌یی در رابطه با واقعه‌ی کربلا موجود است. از خود حضرت آدم علیه السلام که ماجرای کربلا را بعد از داستان هبوطش به زمین و توبه‌ای که کرد، «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»^۳ سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود. به موجب احادیث فراوانی که داریم^۴، آنچه سبب پذیرفته شدن توبه‌ی آدم بود، اشکی بود که در مصیبت ابا عبدالله الحسین علیه السلام، هنگامی که جبرئیل خبر واقعه‌ی کربلا را به او داد، از چشمانش جاری شد و سبب شد تا خدای متعال از گناه او بگذرد. آن کلمات این بود: «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ - يَا عَلِيُّ بِحَقِّ عَلِيٍّ يَا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَيَا قَدِيمَ الْإِحْسَانِ بِحَقِّ الْحُسَيْنِ» که وقتی حضرت آدم علیه السلام پرسید جبرائیل آن چهار اسمی را که اول شنیدم، وجودم سرشار از شرف و سرور شد؛ اما این پنجمی چه بود که همه‌ی وجودم را غم گرفت؟ بعد جبرائیل ماجرای کربلا را تعریف کرد. یا آدم «يَحُولُ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ» روضه‌ی عطش امام حسین علیه السلام را برای آدم خواند. و احادیث نقل می‌کند که برای ابراهیم خلیل، برای موسای کلیم و برای تک‌تک پیامبران علیهم السلام خبر کربلای ابا عبدالله علیه السلام گفته شد. بعد هم خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها مسأله‌ی شهادت ابا عبدالله علیه السلام در کربلا را به زبان جاری کردند. این همه حدیث داریم. یعنی امام حسین علیه السلام این حدیث‌ها را ندیده بودند؟ خبر نداشتند؟! از همان لحظه‌ی تولد ابا عبدالله علیه السلام، وقتی که فنداقه‌ی ابا عبدالله علیه السلام را به دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دادند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اشک ریختند. حتی قبل از تولدشان و هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دیدار دختر بزرگوارشان حضرت فاطمه‌ی

۳. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۳۷

۴. مجلسی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۴، ص ۲۴۵.

زهر را عَلَيْهِ السَّلَام رفتند. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام عرضه داشتند: پدر جان نمی‌دانم داستان این بچه‌ای که در رحم من است، چیست؟ فقط می‌دانم گاهی اوقات می‌گوید: **أنا الغریب، أنا العطشان**. در رحم من، این‌گونه با من سخن می‌گوید؛ که بعد پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توضیح دادند این فرزند تو چنین خواهد شد. ماجرای کربلا را بیان کردند. پیغمبر اکرم بارها و بارها برای افراد مختلف ماجرای شهادت اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام را بیان کردند. چقدر روایت از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام داریم که ناظر به شهادت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام در کربلا است. همان لحظه‌های آخر عمر شریف امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام، وقتی که اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام آمدند کنار برادر که با زهر جفا جگر حضرت پاره پاره شده بود و تکه‌های جگر حضرت با خون‌آبه‌ها از دهان حضرت خارج می‌شد. اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام گریان شدند؛ عمّامه از سر برداشتند، شروع کردند به گریستن و عرضه داشتند: بعد از این روغن به سر نمی‌مالم؛ عطر به خویش نمی‌زنم. ماتم‌زده کسی است که برادری همچون تو را از دست دهد. آنجا امام مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: حسین جان، **«لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ»**^۵؛ همه‌ی اینها را که گفתי درست، ولی هیچ روزی روز شهادت تو نمی‌شود ای حسین جان. این همه حدیث داریم؛ یعنی امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام این حرف‌ها را نشنیده بودند که بگوییم از شهادتشان خبر نداشتند. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام می‌رفتند که سلطان شوند! حاکم و فرمانروا شوند! به مکنّت و مقام و مال و امکاناتی دست پیدا کنند؛ ولی کوفیان به ایشان خیانت کردند و ایشان را به شهادت رساندند؟ این چه حرفی است که انسان می‌زند؟ چگونه انسان می‌تواند ادّعی آیت‌اللهی و عالم دینی بودن و امثال اینها کند و چنین سخن مُفْتَضِح و رسوایی را به زبان جاری کند؟ مگر این روایات یکی دوتاست که بتوان آن را انکار نمود.

سومین دلیل، شواهد و قرائن فراوان عقلی و عملی موجود بود که به روشنی، قبل از رسیدن به کربلا، برای اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَام مسلم می‌کرد که ماجرا، ماجرای شهادت است و ماجرای رسیدن به حکومت نیست. مگر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام مردم کوفه را نمی‌شناختند. لذا وقتی بعضی از علاقه‌مندان به امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام مانند ابن عباس

^۵. مشیر الأحران، ص ۴.

خدمت ایشان آمدند و خواستند حضرت را از رفتن به این سفر منصرف کنند، دلیل آوردند که حسین جان شما که کوفیان را می‌شناسید، اینها که انسان‌های جفاکار و خیانت‌پیشه‌ای هستند. دیدید که با پدرتان امیرالمؤمنین علیه السلام چه کردند؛ دیدید با برادرتان امام مجتبی علیه السلام چه کردند. حضرت در پاسخ به ابن عباس فرمودند: همه‌ی این حرف‌هایی که تو می‌زنی درست است. از سرِ خیرخواهی هم می‌گویی. من هم درستی حرف‌های تو را تأیید می‌کنم. می‌دانم آنها به من خیانت خواهند کرد. اما هدف قیام من چیز دیگری است. بارها و بارها این مسأله از طرف حضرت مطرح شد.

وقتی حضرت از مکه به سمت عراق حرکت می‌کردند، مقداری که راه را طی کردند، فرزدق، که شاعری معروف و علاقه‌مند به اهل بیت علیهم السلام است، مثل اینکه با مادر بزرگ و همسر و بستگانش به حج آمده بود؛ حج را به جا آورده بود؛ اما در مکه نمانده بود؛ بلافاصله حرکت کرده بود و لذا در نزدیکی‌های مکه به حضرت اباعبدالله علیه السلام رسید.^۷ حضرت از کوفه پرسیدند.^۸ فرزدق به حضرت عرضه کرد: یا ابا عبدالله! سران آنها را رشوه‌های کلان معاویه و یزید خرید و عوامشان را هم، جهالت‌هایشان فریفت. انسان‌های بزدل و ترسو و نفهمی که توسط دستگاه بنی‌امیه استعمار شدند. و لذا به حضرت گفت: «**قُلُوبُهُمْ مَعَكَ و سُبُوفُهُمْ عَلَيْكَ**»؛ حسین جان آن توده‌ی مردم، دل‌هایشان با توست و قلباً دوستت دارند، اما شمشیرهایشان علیه تو تاخته است. امام حسین علیه السلام ماجرا را می‌دانستند. یا در منزل ثعلبیه، دو نفر از کوفیان با حضرت ملاقات می‌کنند.^۹ ابن سلیم و مدّری یا مدّری (عبدالله بن سلیم و منذر بن مشعل). آنها هم خبر از این می‌دهند که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به شهادت رسیدند. خودشان می‌گویند دیدیم که جنازه‌های این دو را در میان بازارهای کوفه می‌کشیدند. حضرت می‌دانستند ماجرا چیست. در منزل شقوق نیز شخصی از اهالی کوفه به حضرت رسید؛ ماجرا را به حضرت گفت که در کوفه چه اتفاقی افتاده است و مردم جمع شدند و برای

^۶. ترجمه اخبار الطوال، ص ۲۹۱.

^۷. ترجمه تاریخ طبری، ص ۲۹۶۹.

^۸. چون فرزدق در کوفه زندگی می‌کرد و الآن هم داشت به همراه خانواده‌اش به کوفه بازمی‌گشت.

^۹. ترجمه الارشاد، ج ۲، ص ۷۵.

جنگیدن با شما لشکر می‌آریند^{۱۰}. طرِمَاحِ بنِ عَدی هم با سه نفر دیگر به امام حسین علیه السلام رسیدند. طرِمَاح از از عاشقان و ارادتمندان به امام حسین علیه السلام است. ولی توفیق شهادت پیدا نکرد. رفت که مثلاً زن و بچه‌اش را در کوفه بگذارد و برگردد، ولی در بازگشتش واقعه‌ی عاشورا اتفاق افتاده بود. همه‌ی آنها آمدند و به امام حسین علیه السلام عرض کردند که داستان چیست. پس چطور می‌توانیم مدّعی باشیم که امام حسین علیه السلام از اینکه در کوفه چه می‌گذرد و در آنجا چه اتفاقاتی می‌افتد، بی‌خبر بودند. یعنی یک انسان معمولی، علم غیب امام و حتی احادیث پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا و امام مجتبی علیه السلام را هم نمی‌خواهد؛ یک انسان معمولی با این همه قرائن، گزارش‌هایی که کسانی که از کوفه می‌آیند به حضرت می‌دهند؛ خبر شهادت مسلم و هانی، نماینده‌ی اباعبدالله را به حضرت می‌دهند. اینکه مردم کوفه برای جنگیدن با شما سپاه می‌آریند. با آن پیشینه‌ای که حضرت در مورد جفاکاری و پیمان‌شکنی کوفیان نسبت به امیرالمؤمنین و امام مجتبی علیه السلام سراغ دارند، انسان معمولی و عادی هم می‌تواند بفهمد که با اعلام حمایت آنها نمی‌شود به حکومت و قدرت رسید. وقتی کسانی مثل ابن عباس می‌آیند و به حضرت عرض می‌کنند: آقا شما می‌روید آنجا، خونتان ریخته می‌شود، کشته می‌شوید. حضرت می‌فرمایند می‌دانم. با علم به همه‌ی اینها می‌روم. بنابراین چه به لحاظ علم امامت که محال است بر امام پوشیده باشد که چه پیش خواهد آمد؛ چه به لحاظ سخنان پیغمبر و امیرالمؤمنین و فاطمه‌ی زهرا و امام مجتبی علیه السلام؛ چه به لحاظ گزارش‌هایی که مکرراً از کوفه به حضرت رسید و پیشینه‌ای که از جفاکاری کوفیان دارند؛ اصلاً قابل تصوّر نیست که حضرت گمان کنند می‌روند که سلطان شوند؛ حاکم و ولی و فرمانروا شوند و به قدرت و آسایش برسند. اینها تصوّرات باطل و غلطی است. اما ممکن است بگویند اگر حضرت می‌دانستند می‌روند که کشته شوند، در آن صورت رفتن برایشان خلاف شرع بود. به هلاکت انداختن خویشان است. ما در جواب به اینها می‌گوییم چقدر از حقیقت و آموزه‌های دین دورید. چه کسی گفته است که مرگ در راه خدا به هلاکت انداختن خویش است. بله قرآن فرمود: «لَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^{۱۱} با دست خودتان، خودتان را به هلاکت نیندازید. چقدر باید انسان از

^{۱۰} من قتله الحسين شيعة الكوفة، ص ۲۹۴.

^{۱۱} سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۵.

فرهنگ قرآن و دین دور باشد که شهادت در راه دین را هلاکت تلقی کند! مگر قرآن نفرمود: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ»^{۱۲} مگر نفرمود: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ»^{۱۳} آیا در فرهنگ قرآن، شهادت در راه خدا، به هلاکت انداختن خویش است که اگر امام حسین علیه السلام با علم به شهادت رسیدن، به سمت کوفه حرکت کرده باشند، از امامت که هیچ، از صلاحیت امام جماعت بودن هم عزل می-شوند! مگر خود شما، بالأخره به عنوان عالم دینی، به عنوان آخوند حوزه‌ی علمیه‌ی قم، به عنوان آیت الله، مگر خودتان زیارت امام حسین علیه السلام را می‌خوانید خطاب به اصحاب اباعبدالله نمی‌گویید: «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ فَوْزًا عَظِيمًا»^{۱۴} ای کاش من هم همراه شما بودم و من هم به این فُوز عظیمی که شما نایل شدید، نایل می‌شدم. که داریم اگر شیعه وقتی به یاد اباعبدالله علیه السلام و به یاد اصحاب اباعبدالله می‌افتد، همین جمله را بگوید در اجر جهاد و شهادت اباعبدالله علیه السلام و یارانش شریک می‌شود. یعنی هر وقت یاد انسان بیفتد؛ وقتی از ته دل بگوید حسین جان ای کاش من آنجا بودم و با این بدن ناقابل خودم را سپر می‌کردم؛ نمی‌گذاشتم این سنگ‌ها و چوب‌ها و نیزه شکسته‌ها، این شمشیرها به تن تو وارد شود. امام علیه السلام فرمودند کسی که این عبارت را می‌گوید در اجر جهاد و شهادت شهدای کربلا شریک است.^{۱۵} «يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ شهادت فوز عظیم است نه هلاکت. چقدر از فرهنگ دین دورید که شهادت در راه خدا را هلاکت می‌دانید و می‌گویید اگر امام حسین علیه السلام می‌دانستند که به شهادت می‌رسند، خود را به هلاکت انداخته‌اند، پس عادل نیستند. معصوم که نیستند هیچ، عادل هم نیستند و اصلاً در نماز جماعت هم نمی‌شود به ایشان اقتدا کرد و صلاحیت امامت جماعت را هم ندارند!! این چقدر بی‌بهره‌گی و دوری از حقیقت آموزه‌های دینی است...!!!

^{۱۲}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۴.

^{۱۳}. سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۵۶.

^{۱۴}. کامل الزیارات، النص، ص ۲۱۳.

به لحاظ دیگر هم می‌گویند اساساً یکی از شروط وُجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال اثر است. اینکه انسان احساس کند تأثیر می‌گذارد. ولی اگر انسان احساس کند خطر قابل اعتنایی متوجه من می‌شود، وجوب امر به معروف و نهی از منکر از گردن او برداشته می‌شود. اینکه احساس کنم اگر امر به معروف و نهی از منکر کنم، یا مالم به خطر می‌افتد، یا آبرویم، یا آزادیم و مرا به زندان می‌اندازند؛ یا جانم به خطر می‌افتد و مرا می‌کشند؛ اینجا تکلیف برداشته است. یکی از قیود وُجوب امر به معروف و نهی از منکر این است که یک ضرر مُتَنَابِهی متوجه انسان نشود. چه ضرری بالاتر از کشته شدن. بنابراین اگر امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام بدانند که کشته می‌شوند، وجوب امر به معروف و نهی از منکر در برابر حکومت بی‌دین و جائر و فاسد یزید از دوششان برداشته است. چون در این شرایط امر به معروف نهی از منکر بر ایشان واجب نیست. چون یکی از شروط وجوب، نبودن خطر عُمده است و دیگری احتمال تأثیر. در مبحث درس‌هایی از مکتب عاشورا، در قسمت امر به معروف و نهی از منکر گفتیم که آن چیزی که داریم نسبت به آن امر به معروف نهی از منکر انجام می‌دهیم، تعیین می‌کند بهایی که پرداختنش منطقی است، چه چیز می‌تواند باشد. وقتی حقیقت دین، اصل دین در معرض نابودی است؛ وقتی حاکمی مثل یزید به اسم خلیفه‌ی مسلمین و خلیفه‌ی رسول الله، بر آریکه‌ی سلطنت تکیه زده است و بی‌پروا می‌گوید: «لَعِبَتُ بَنِي هَاشِمٍ بِالْمُلْكِ فَلَا خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ»؛ بنی هاشم با حکومت بازی کردند؛ یک بازی سیاسی بود والا نه خبری از آسمان آورده بود، نه وحیی نازل شده بود و تمام آن از ریشه دروغ بود؛ این‌جا تمامیت اسلام در تهدید است. اینجا با اینکه می‌خواهیم به یک مرد یا زن تذکر اخلاقی دهیم و بگوییم مثلاً بیشتر توجه کن، بیشتر مراعات کن، فرق می‌کند. اینجا تمامیت اسلام در تهدید است و جایی که تمامیت اسلام در تهدید است، جان باختن در راه خدا کاملاً موجه است. و در مورد احتمال اثر، باید بگوییم خیلی کوتاه‌بینی است. دین آمد به ما دید بلند دهد؛ نگاه عمیق دهد تا دورها را ببینیم. آمد به انسانی که توجهش تنها به دنیای مادی اسیر بود، آخرت‌نگری و عاقبت‌نگری دهد. گفت پشت این دنیا، چیز دیگر و دورتر هم هست؛ «بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى»^{۱۶} نگاه آخرت‌نگر یعنی یک نگاه دوراندیش، دور را دیدن، فقط تا جلوی دماغ خود را ندیدن. اصلاً دین آمد این کار

^{۱۶}. سوره‌ی اعلیٰ، آیه‌های ۱۶ و ۱۷.

را کند. اینکه ما احتمال اثر را، اثر لحظه‌ای تصوّر کنیم، باز خیلی دور بودن از تفکر دینی است. تفکر دینی می‌گوید: «الدُّنْيَا مَزْرَعَةٌ الْآخِرَةُ»؛ در دنیا بذر بکار که در آخرت بدروی. آن وقت ما بگوییم امام حسین علیه السلام که کشته شدند، پس کارشان اثر نکرد. حال که کارشان احتمال اثر نداشت، نباید می‌رفتند. در اینجا امر به معروف و نهی از منکر خلاف شرع است. کدام انسان صاحب عقل و حتی بی‌دینی است که بگوید حرکت امام حسین علیه السلام بی‌اثر بود و در طول تاریخ فایده‌ای نداشت؟! حرکت اباعبدالله علیه السلام خون غیرت و حماسه را در رگ‌های امت اسلامی جاری کرد. کاری که امام حسین علیه السلام کردند، نقاب فریب دستگاه حکومت اموی را از چهره‌اش انداخت. حرکت امام حسین علیه السلام بی‌اثر بود؟! آیا تا همین امروز آثار حرکت ابا عبدالله علیه السلام را در جهان نمی‌بینیم؟ چقدر کوتاه فکری است که فکر کنیم کشته شدن امام حسین علیه السلام، یعنی امام حسین علیه السلام در اهدافشان ناکام ماندند. خیر؛ اتفاقاً کامیابی امام حسین علیه السلام در شهادتشان بود. این هدف جز از راه شهادت قابل تأمین نبود؛ آن هم شهادتِ حجت خدا؛ شهادت نوهی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. شهادت کسی که پیغمبر ایشان را روی سینه‌شان نشانده بودند؛ شهادت کسی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ایشان و برادرشان گفته بودند شما سید اهل جنتید؛ سرور جوانان بهشتید. فقط شهادت ایشان بود که می‌توانست چنین اثر ماندگاری در طول تاریخ بگذارد و اسلام را از نابودی مطلق حفظ کند. اگر امام حسین علیه السلام قیام نمی‌کردند، جریان تاریخی از ثقیفه تا حکومت یزید به نقطه‌ای رسیده بود که توان این را داشت که اسلام را برای همیشه نابود کند و اصلاً چیزی به نام اسلام نماند. اگر می‌گوییم ثقیفه مسخ اسلام کرد؛ اما حکومت یزید می‌توانست محو اسلام کند. و آنچه جلوی آن را گرفت، خون سرخ اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران پاکبازشان بود. و الاً اصلاً اسمی از اسلام باقی نمی‌ماند. لذا این جمله‌ی معروف را می‌گویند: «الإسلام مُحَمَّديُّ الْحُدُوثِ وَ حُسَيْنِيُّ الْبَقَاءِ»؛ حدوث اسلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت؛ اما بقای اسلام با خون سرخ ابا عبدالله علیه السلام بود. اگر امروز چیزی به نام اسلام به دست ما رسیده است، به برکت خون اباعبدالله علیه السلام است. نه ما شیعه‌ها، اهل سنت هم آنچه دارند رهین امام حسین علیه السلام هستند. چون اگر یزید مستقر می‌شد نه سنتی می‌ماند نه شیعه‌ای. اصلاً نه قرآنی می‌ماند، نه اعتقاد به رسالت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله. با این وجود، کدام انسان عاقل فهمیده‌ی حتی بی‌اعتقاد به اسلام است که بگوید حرکت امام حسین علیه السلام بی‌اثر بود و اثر نکرد. و چون

احتمال اثر شرط و جوب امر به معروف و نهی از منکر است، اصلاً این قیام واجب نبود و اگر امام حسین علیه السلام می‌دانستند که می‌روند و کشته می‌شوند، وجوب امر به معروف و نهی از منکر هم از گردنشان برداشته شده بود. بنابراین این حرف کاملاً بی‌پایه است که بگوییم اگر می‌دانستند کشته می‌شوند نباید می‌رفتند و خلاف شرع بود.

یک سؤال قرآنی می‌کنم. همه‌ی روایات را هم زیر سؤال ببرند. زمانی که خدای متعال در عالم رؤیا به پیامبر بزرگ اولوالعزم، ابراهیم خلیل علیه السلام، مأموریت داد که پسرش اسماعیل را در راه خدا سر ببرد و ذبح کند، آیا اسماعیل در برابر این امر تمکین کرد یا نه؟ آیا وقتی ابراهیم گفت: «**يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ**» پسر، عزیزم من در عالم رؤیا دیدم که سر تو را می‌برم و ذبحت می‌کنم. ببین نظر تو راجع به این چیست؟ اسماعیل به پدر عرض کرد: «**يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ**» ای پدر آنچه را مأموریت یافتی عملی کن. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** مرا هم از صابران و شکیبایان و ثابت‌قدمان خواهی یافت. اسماعیل می‌دانست سرش بریده می‌شود و کشته می‌شود یا نه؟ پس چون او هم خود را به هلاکت انداخت، خلاف شرع کرد. این واقعیت قرآنی را هم که به این صراحت آمده است می‌توانید انکار کنید؟ خیلی کوتاه فکری است.

حال مصادیقی را می‌خواهم نقل کنم. منتها قبل از آن یک سری کلیات را بگویم. چون گفتم قصد دارند این بحث را دوباره زنده کنند و مطرح کنند و لذا بیان شواهد و قراین ضروری است.

بنابراین آنچه بحث را با آن شروع کردیم این بود که اگر یزید برای بیعت‌گیری به سراغ امام حسین علیه السلام نمی‌رفت، یقیناً امام حسین علیه السلام برای مبارزه با ظلم و فساد و بی‌دینی یزید، به سراغ او می‌رفتند. اگر یزید دست از امام حسین علیه السلام برمی‌داشت، یقیناً امام حسین علیه السلام از یزید دست بردار نبودند. گفتیم حرکت امام علیه السلام در رابطه با پدیده‌ی حکومت یزید، یک حرکت فعال است، نه یک حرکت منفعل که منتظر بمانند از او بیعت بخواهند. سؤال می‌کنم. دوسال به مرگ معاویه مانده بود. امام حسین علیه السلام در سفر حجی که مشرف شدند؛ در منا دو کار بسیار بزرگ کردند. چون از همان موقع معاویه به زمینه‌سازی برای بیعت گرفتن برای

یزید، به عنوان ولیعهد خودش شروع کرده بود. امام حسین علیه السلام یک تجمع از روشن فکران، صاحبان اندیشه، صاحبان قلم، صاحبان سخن، در منا تشکیل دادند و آنان را در خیمه‌ی خویش جمع کردند و یک سخنرانی عجیب ایراد فرمودند که سال‌های قبل آن سخنرانی را برایتان خوانده‌ام و ترجمه کرده‌ام. که حضرت در آن سخنرانی چطور به این روشن فکران خود فروخته‌ی دنیا پرستی که با حیره و و مواجی‌بی که از حکومت اموی و دستگاه ظلم معاویه می‌گیرند، دهان‌ها را بسته‌اند و وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و به ابزار توجیه حکومت ظالم و ستمگر اموی تبدیل شدند، می‌تازند. و حضرت در همان سخنرانی نهضت خویش را اعلام می‌کنند. هنوز معاویه زنده است؛ اما امام علیه السلام در همان سخنرانی بیان می‌کنند که نهضتی را در پیش خواهیم گرفت که نهضت مبارزه برای رسیدن به قدرت و ثروت نیست؛ «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ الَّذِي كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَسَا شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْأَحْطَامِ، وَلَكِنْ لِنُرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ»^{۱۷} در آن سخن از نهضت می‌گویند. سخن از قیامی می‌گویند که برای قدرت طلبی نیست که بر سر سلطنت و قدرت رقابت داشته باشیم. این قیام دنیاطلبی نیست که بخواهیم به قدرت برسیم و زراندوزی کنیم. هدف ما اقامه‌ی دین خداست. هدف ما اصلاح طلبی است. مبارزه‌ی با ظلم است؛ در امنیت قرار گرفتن مظلومان است. برپا شدن حدود و احکام الهی است. با این اوصاف چگونه می‌توان گفت امام حسین علیه السلام مُنْفَعِل بودند و بعد از این که یزید از امام بیعت خواست، ایشان تصمیم گرفتند این حرکت را انجام دهند. از دست استاندار مدینه فرار کردند؛ به مکه رفتند؛ آنجا هم دیدند نمی‌شود فرار کرد و بعد به کوفه بروند! یا بگوییم نامه‌های کوفیان سبب حرکت حضرت شد. کدام نامه؟ هنوز دو سال دیگر معاویه زنده است که حضرت از نهضتشان سخن می‌گویند.

دومین گزارشی که از سفر حج امام و سخنرانی ایشان در منا است و در کتاب‌های متعددی نقل شده است برایتان می‌خوانم. امام حسین علیه السلام یاران و بستگانشان از بنی‌هاشم را که آن سال در آن سفر حج بودند و همه‌ی صحابه و چهره‌های شاخص تابعین را که در آن سال به حج مشرف بودند، در چادر و خیمه‌ای جمع

کردند. بنا به نقل روایت این جمعیت بیش از هزار نفر بودند. حضرت سخنانی را برای آنان ایراد فرمودند که فرصت نیست بخوانم. اگر عزیزان علاقه‌مند بودند در جلد چهارم بحار الانوار مرحوم مجلسی، صفحه‌ی ۱۲۷، روایت شانزدهم، باب بیست و یکم، این جملات هست. حضرت آنجا به همین صحابه و تابعین و بنی‌هاشم که در خیمه جمع شدند، می‌فرمایند: «اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اَكْتُمُوا قَوْلِي» حرف‌های من را خوب گوش کنید و سخن من را هم کتمان کنید؛ بپوشانید؛ نگذارید به گوش دستگاه حکومت برسد. «ثُمَّ ارْجِعُوا اِلَى اَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ» بعد به شهر و قبیله‌های خودتان برگردید؛ بعد از این که حج تمام شد. «مَنْ ءَامَنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَ وَتَقْتُمْ بِهِ، فَادْعُوهُمْ اِلَى مَا تَعْلَمُونَ»؛ به آن کسانی که آمین می‌دانید و مورد اعتماد شما هستند و می‌دانید که خبر این نهضتی را که داریم برایش برنامه‌ریزی می‌کنیم لو نمی‌دهند -دوسال قبل از مرگ معاویه- خبر این چیزی که الآن شما را از آن آگاه کردم به آن افراد مورد اعتمادتان در شهرها و قبائلتان برسانید. «فَاِنِّي اَخَافُ اَنْ يَنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَ يَذْهَبَ»؛ چرا که من ابا عبدالله خوف این دارم که حق کلاً مُندرس شود و دین خدا از بین برود. بعد فرمودند: «وَ اَللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^{۱۸} و خدا نور خودش را تکمیل خواهد کرد؛ ولو کافران کراهت داشته باشند و نپسندند. وقتی ماجرا این‌گونه است؛ دوسال قبل از مرگ معاویه این ماجرا رخ داده است؛ چطور می‌توانیم بگوییم حرکت امام حسین علیه السلام یک حرکت انفعالی بود و بعد از این که یزید امام را توسط استاندار مدینه زیر فشار قرار داد که از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد، امام حسین علیه السلام به فکر افتادند که حرکتی انجام دهند. دیدید معاویه در زمان حیات خودش به مدینه آمد؛ حتی با امام حسین علیه السلام هم صحبت کرد؛ برای این که از مردم برای یزید بیعت بگیرد؛ منتهی بعد از مرگ معاویه، یزید خودش به فرماندار مدینه، استاندار مدینه - ولید بن عتبة - نامه نوشت که از مردم خصوصاً از سه نفر بیعت بگیر؛ چهره‌های شاخصی که بودند؛ حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر^{۱۹}. عبدالله بن زبیر، پسر همان زبیری است که در جنگ جمل به روی امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر کشید و کشته شد. و همان موجود

^{۱۸}. سوره‌ی صف، آیه‌ی ۸

^{۱۹}. اللهوف، ص ۲۱.

مَشْئومی است که حضرت امیر علیه السلام فرمودند: «ما زال الزُّبَيْرُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى تَشَأُ بَنُوهُ فَصَرَفُوهُ عَنَّا»؛ زبیر

همیشه از ما اهل بیت علیهم السلام بود تا اینکه این پسر مَشْئومش عبدالله او را از ما جدا کرد. این عبدالله بن زبیر همان موجود پلید است که او هم بنا به دلایلی با یزید بیعت نکرد که داستان خاصی دارد. یکی هم عبدالله بن عمر است که پسر عمر است. و به طور خاص در نامه‌اش نوشت که خصوصاً بر حسین سخت بگیر. به هر طریقی شده یا از او بیعت بگیر یا او را بکش. وقتی که ولید بن عتبّه امام حسین علیه السلام را دعوت کرد؛ یا به تعبیری احضار کرد برای اینکه همین مطلب را به امام حسین علیه السلام ابلاغ کند و بگوید باید بیعت کنید؛ مروان حَکَم هم که استاندار قبلی مدینه و مشاور همین ولید بن عتبّه بود، آنجا بود. وقتی خبر آوردند و امام حسین علیه السلام را احضار کردند، امام حسین علیه السلام تعدادی از بنی‌هاشم را همراه خودشان برداشتند؛ چون می‌دانستند احتمال این وجود دارد که همان‌جا بخواهند امام حسین علیه السلام را بکشند. ظاهراً همان موقع حضرت در مسجد النبی بودند و عبدالله بن زبیر هم آنجا بود. وقتی این خبر آمد، حضرت فرمودند این‌طور که من می‌بینم طاغوت شام به دَرک واصل شده است و اینها ما را احضار کردند که برای یزید از ما بیعت بگیرند. با حدود سی نفری به کاخ استانداری ولید بن عتبّه رفتند و به همراهانشان فرمودند شما بیرون بمانید و اگر صدایم را بلند کردم به داخل بریزید و لحظه‌ای هم درنگ نکنید. ولید بن عتبّه از حضرت بیعت خواست. حضرت پاسخ دادند: «أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَ مَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبَطُ الرَّحْمَةِ، بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا يَخْتِمُ»؛ ای امیر، ای ولید بن عتبّه! ما اهل بیت نبوتیم. ما معدن رسالتیم. ما محل آمد و شد ملائکه هستیم. ما محل فرود رحمت الهی هستیم. خدا خلقت و آفرینش را با ما آغاز کرد و با ما به پایان خواهد برد. «وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ»؛ اما یزید یک مرد شراب خوارِ آدم‌کشِ فاسقی است که فسقش را هم علنی انجام می‌دهد و هیچ ابایی هم ندارد. «وَمِثْلِي لَا يُبَاعُ مِثْلِهِ»؛ مثل من حسینی (که از اهل بیت نبوتیم) با مثل یزیدی (که این شخص شراب‌خوارِ آدم‌کشِ فاسق است) بیعت نخواهد کرد. «وَلَكِنْ نُصْبِحُ وَ تَصْبِحُونَ وَ تَنْظُرُونَ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ»؛ ولكن تو که می‌خواهی در این تاریکی و خلوت از من بیعت بگیری به چه دردت می‌خورد؟ تو که می‌دانی من قلباً یزید را قبول ندارم. تو

می‌خواهی از من بیعت بگیری که به مردم بگویی حسین بیعت کرد، پس شما هم بیاید و بیعت کنید. پس در این تاریکی و خلوت، بیعت من به درد تو نمی‌خورد. فردا صبح مردم را دعوت کن و جلوی مردم از من بیعت بخواه. آن وقت خواهیم دید که من چه می‌کنم. و آنجا معلوم می‌شود که کدام یک از ما به بیعت و خلافت سزاوارتریم. وقتی حضرت این صحبت‌ها را بلند گفتند، تعدادی از بنی‌هاشم که بیرون در بودند به داخل آمدند. چون ولید بن عتبّه می‌خواست همان‌جا، امام حسین علیه السلام را از پا درآورد. اما با کار این افراد، ترسید. چرا که دستور یزید بود که اگر بیعت نکرد سرش را ببر و برای من بفرست. حضرت بیرون آمدند. مروان بن حکم به ولید بن عتبّه گفت دیگر دستت به حسین نمی‌رسد. باید همین‌جا کار را تمام می‌کردی. فردای آن روز هم که مروان حکم امام حسین علیه السلام را دید^{۲۰}، به حضرت پیشنهاد بیعت داد و گفت بیا بیعت کن و مسأله را حل کن. برای خودت هم مشکل درست نکن. بگذار حکومت هم شکل گیرد و تثبیت شود و با این حرف‌ها امام را نصیحت کرد. حضرت در پاسخ او فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ یعنی کلمه‌ی استرجاع بر زبان جاری کردند. این کلمه‌ای است که وقتی مصیبتی بر کسی وارد می‌شود، بر زبان جاری می‌کند. قرآن می‌گوید: «الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^{۲۱} این جمله نشان می‌دهد که مصیبتی بر جهان اسلام وارد شده بود که حضرت فرمودند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذَا بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ» فاتحه‌ی اسلام را باید خواند؛ وقتی که این امت به فرمانروایی، راهبری، مثل یزید مبتلا می‌شود. «وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلَى مَنبَرِي، فَأَبْقَرُوا بَطْنَهُ»؛ امام حسین علیه السلام فرمودند از جدم رسول خدا شنیدم که می‌فرمودند خلافت بر آل ابی‌سفیان حرام است و هنگامی که معاویه را بر منبر من رسول خدا دیدید، حمله کنید و شکمش را پاره کنید. بعد حضرت فرمودند: «وَقَدْ رَأَى أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلَى الْمَنبَرِ فَلَمْ يَبْقَرُوا بَطْنَهُ فَابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِبَيْرِذِ الْفَاسِقِ»؛ مردم مدینه معاویه را روی منبر پیغمبر خدا ﷺ دیدند، اما شکمش را ندریدند و در پاسخ

^{۲۰}. اللهوف، ص ۲۴.

^{۲۱}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

آن، خداوند هم به حکومت یزیدِ فاسقِ بی‌دین مبتلایشان کرد. یعنی حرکت و اهداف حرکت امام حسین علیه السلام از همان اول حرکتِ حضرت روشن است.

یکی از برادران ناتنی امام حسین علیه السلام که نام او اطرف است، به خدمت امام حسین علیه السلام می‌رسد تا حضرت را از حرکت از مدینه منصرف کند^{۲۲}. و نقل می‌کند که من از پدرم امیر المؤمنین علیه السلام، از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم شما کشته خواهی شد؛ به شهادت می‌رسید. شما نروید و این کار را نکنید. امام حسین علیه السلام به اطرف می‌گویند آیا گمان می‌کنی من این حرف‌ها را نمی‌دانم که تو به من می‌گویی؟ یعنی من این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده‌ام؟ «حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَ قَتْلِي»؛ پدرم امیر المؤمنین علیه السلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من حدیث کردند و به من خبر دادند که هم خود امیر المؤمنین علیه السلام کشته و شهید خواهند شد و هم من حسین «وَأَنَّ تَرْبَتَهُ تَكُونُ بِالْقُرْبِ مِنْ تَرْبَتِي»؛ و اینکه مدفن امیر المؤمنین علیه السلام فاصله‌ی زیادی با مدفن من حسین نخواهد داشت. (در یک سرزمین خواهیم بود؛ او در نجف من در کربلا) «أَتَظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمَهُ»؛ آیا گمان می‌کنی تو از چیزی خبر داری و می‌دانی که من حسین آن را نمی‌دانم. بعد فرمودند: «وَاللَّهِ لَا أُعْطِي الدِّيَّةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا»؛ به خدا سوگند! ابداً تن به خواری نخواهم داد. تن به ذلت نمی‌دهم. «وَوَلَّتْ فَاطِمَةُ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ وَلَا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدًا إِذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا»؛ به خدا سوگند هر آینه فاطمه علیها السلام پدرشان رسول خدا صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهند کرد؛ در حالی که شاکی‌اند و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آزار و اذیت‌هایی که ذریه‌ی او از دست امت اسلامی متحمل شدند، شکایت می‌برند. و احدی از کسانی که فاطمه علیها السلام را با آزدن ذریه و فرزندان آزدند، محال است وارد بهشت شوند. این سخنان نشان می‌دهد امام حسین علیه السلام خوب خبر دارند که شهید خواهند شد و دلیل پایداری‌شان هم این

است که من تن به خواری نمی‌دهم. «لَا أُعْطِرُ الدَّيْتَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا»^{۲۳} ابدأ حسین کسی نیست که تن به خواری دهد.

امّ سلمه از همسران رسول خداست و زن بسیار شایسته‌ای است. شاید بعد از خدیجه ع جزو شایسته‌ترین زنان پیغمبر اکرم ص است. وقتی امّ سلمه خبردار می‌شود که امام حسین ع می‌خواهند مدینه را ترک کنند، خدمت اباعبدالله ع می‌آید و خواهش می‌کند که با خروجتان از مدینه مرا محزون نکنید. من از جدّتان، پیغمبر خدا ص شنیدم که می‌فرمودند فرزندم حسین، در سرزمینی به نام کربلا به شهادت خواهد رسید.^{۲۴} در مورد پاسخی که امام حسین ع به امّ سلمه دادند، دو روایت داریم؛ حضرت می‌فرمایند: «يَا أُمَّهُ وَ أَنَا وَ اللَّهُ أَعْلَمُ ذَلِكَ»؛ ای مادر (چون به امّ سلمه مادر می‌گفتند) به خدا سوگند من هم این حرفی را که پیغمبر ص فرمودند که من در کربلا شهید می‌شوم می‌دانم «وَ إِنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ»؛ و می‌دانم که ناگزیر به شهادت خواهم رسید و کشته خواهم شد. «وَ لَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُدٌّ»؛ و هیچ گریزی از این شهادت برای من وجود ندارد. «وَ إِنِّي وَ اللَّهُ لِأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ»؛ سوگند به خدا که من حسین آن روزی را که در آن روز کشته خواهم شد را خبر دارم، می‌شناسم. «وَ أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي»؛ و کسی که مرا خواهد کشت، می‌شناسم. «وَ أَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا»؛ و آن بقعه‌ای را که من در آن دفن خواهم شد را هم می‌شناسم. «وَ إِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَ قَرَابَتِي وَ شِيعَتِي»؛ و من تمام آن کسانی که از اهل بیتم و خویشاوندان و شیعیانم، در این نهضت به شهادت می‌رسند، می‌شناسم. «وَ إِنْ أَرَدْتَ يَا أُمَّهُ أُرِيكَ حُفْرَتِي وَ مَضْجِعِي»؛ و اگر بخواهم می‌توانم همین الآن محلّ کشته شدن و محلّ دفن شدنم را از همین جا نشانت دهم. «يَا أُمَّهُ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشْرَدِّينَ وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ وَ هُمْ يَسْتَعِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَ أَمْعِينًا»؛ ای مادر، مشیت

^{۲۳}. اللهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری، النص، ص ۲۷.

^{۲۴}. عاشورا ریشه‌ها انگیزه‌ها، رویدادها پیامدها، ص ۳۳۱.

خدای عزّ و جلّ به این تعلق گرفته است که مرا در حالی ببیند که کشته شدم و ظالمانه و ستمگرانه ذبح شدم و سرم را بریده و جدا کرده‌اند. و مشیت خدا به این تعلق گرفته است که حَرَم من، خاندان من و همسران من را پراکنده و اسیر، و طفل‌ها و کودکانم را هم ذبح شده، ستم‌دیده، به اسارت گرفته شده و در بند ببیند. و آنها استغاثه می‌کنند؛ امّا هیچ کس را برای کمک و یاری به خود نمی‌یابند.

این سخنان حضرت هم به این روشنی است؛ هنوز ایشان در مدینه‌اند. پس چطور آن آقا می‌گوید امام حسین علیه السلام از کشته شدنشان خبر نداشتند و اگر خبر داشتند و می‌رفتند، خویش را به هلاکت انداختن بود و از عدالت عزل می‌شدند و صلاحیت امام جماعت را هم نداشتند؛ چه رسد به این که بخواهند امام امت باشند. چگونه اینها را انکار می‌کنند! اینها را که ما امروز ننوشتیم؛ اینها در قدیمی‌ترین مقاتل و کتاب‌های تاریخی شیعه شیعۀ ثبت شده است و بسیاری از آنها را اهل سنت هم در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

این سه تا شاهد؛ مُنتها حدود سی و چهار شاهد دیگر دارم مبنی بر اینکه امام حسین علیه السلام می‌دانستند شهید می‌شوند و با عزم شهادت حرکت کردند و نهضت اباعبدالله علیه السلام، نهضت است؛ یک حرکت انفعالی نیست. کوفیان حضرت را گول نزدند که حضرت فریب بخورد و بعد جایی گیر بیفتند و ناخواسته کشته شوند. حضرت دانسته برای یک هدف بسیار عظیم الهی در قالب یک نهضت و قیام بزرگ انقلابی، به میدان مبارزه-ی با حکومت ضدّ دین، حکومت ضدّ اسلام و فاسد اموی می‌روند و این به هیچ وجه خود را به هلاکت انداختن نیست. طرح ترور حضرت را در استانداری مدینه تهیه کرده بودند. امام حسین علیه السلام با تدارکی که دیدند، آنجا جان سالم به در بردند. در مرحله‌ی دوم، طرح ترور حضرت در فاصله‌ی راه مدینه تا مکه بود. چون عبدالله بن زُبیر، همان موجود پلید و کثیف و مَشئومی بود که او هم با یزید بیعت نکرد؛ او وقتی که دید اوضاع خطرناک است، همان شب از بیراهه از مدینه خارج شد و به مکه فرار کرد. امّا امام حسین علیه السلام در شب فرار نکردند. ماندند و صبح روز بعد که همه‌جا روشن شد، آشکارا آمدند و از شاهراه اصلی مدینه به مکه حرکت کردند. این حرکت حضرت بیست و هشتم ماه رجب بود. در حالی که ثواب عمره‌ی رجبیه خیلی زیاد است. لذا در ماه رجب، آمد و شد از مدینه به مکه برای عمره بسیار فراوان است. امام حسین علیه السلام از این شاهراهی که این همه جمعیت می‌آیند و می‌روند، عبور می‌کنند. حتی افراد خیرخواه امام حسین علیه السلام آمدند

و با اصرار گفتند یا امام حسین، در این جاده چشم‌های مأموران و جاسوس‌های حکومت اموی شما را می‌بینند و شما را از پا در می‌آورند. شما هم مانند عبدالله بن زبیر به بیراهه بزنید و از جاده‌های کوهستانی خود را به مکه برسانید. در حالی که این طرح، طرح حکومت بنی امیه بود. یک گروه ترور تشکیل داده بود که وقتی امام حسین علیه السلام از جاده منحرف می‌شوند و در کوه درّه و بیراهه و بیابان می‌آیند، آنجا امام حسین علیه السلام را بکشند؛ بعداً هم بگویند یک عده دزد و غارتگر آمدند و قافله‌ی امام حسین علیه السلام را تاراج کردند و یک عده‌شان را هم کشتند. بعد هم حکومت یزید اطلاعاتیه بدهد که ما کشتن امام حسین علیه السلام را محکوم می‌کنیم و اعلام هم می‌کنیم که دستگاه‌های امنیتی ما به صورت جدی این قضیه را دنبال خواهد کرد و مسئولین این مثلاً جنایت را تعقیب خواهند کرد. یعنی حکومت، مسئولیت کشتن امام حسین علیه السلام را از دوش خود برداشته است و خودش را هم از دست امام حسین علیه السلام خلاص کرده است. حتی عبدالله بن جعفر که شوهر زینب کبری علیها السلام است؛ پسر جعفر طیار است؛ خیر خواه است، اما تحت تأثیر همین حرف‌های از این دست که ممکن است امام حسین علیه السلام را در جاده بکشند، از حضرت می‌خواهد که از شاهراه اصلی نرود. این حرف‌ها را چه کسانی می‌زدند؟ همان مأموران نفوذی یزید و ولید بن عتبه. و حضرت فرمودند: «**لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ**»؛ به خدا سوگند جاده‌ی اصلی را ترک نخواهم کرد؛ تا هر چه خداوند مقدر کرده، جاری شود. و این‌گونه امام حسین علیه السلام طرح ترور در بین‌راه را هم خنثی کردند. چون طرح ترورهای این‌گونه در دستگاه حکومت خلفا سابقه داشت. نمونه‌اش جریان سعد بن عباده است. سعد بن عباده رئیس قبیله‌ی خَزْرَج بود که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اهل مدینه می‌خواستند او را خلیفه کنند؛ که بعد خبر به عمر رسید و دست ابوبکر را گرفت و به ثقیفه آورد و با آن بازیگری که راه انداختند، ابوبکر را خلیفه کردند. سعد تا آخر عمرش با ابوبکر بیعت نکرد. اینها دیدند سعد بن عباده یک عنصر مزاحم است. در یکی از سفرهای سعد بن عباده، بین راه زدند و او را کشتند و آن کسانی هم که مأمور قتل بودند فرار کردند. بعد هم حکومت شایع کرد که جنی‌ها رفتند و سعد بن عباده را کشتند. لذا وقتی به کتاب‌های سنی‌ها هم مراجعه کنید، سعد بن عباده را قتیل الجن می‌گویند. می‌گویند او کسی است که جن‌ها او را کشتند. در مورد امام حسین علیه السلام هم می‌توانستند این را بگویند؛ بگویند جن‌ها امام را کشتند. گاهی اوقات، حکومت دستگاه

خلافت می‌آمد و بعضی از انسان‌هایی را که مزاحم بودند، می‌رُبود. با مأمورهای مخفی خودش شبانه می‌آمد و آنها را می‌دزدید و می‌بُرد و آنها را سر به نیست می‌کرد. اینها به صلیب‌الجنّ معروفند؛ یعنی کسانی که جنّ آنها را رُبوده و از بین برده است. اینها واقعیت دارد؛ یعنی می‌خواهم بگویم دستگاه خلافت، دستگاه حکومت ترور بود. و لذا اینها کاملاً برای بین راه امام حسین علیه السلام برنامه داشتند. و بعد هم که حضرت به مکه رفتند، صبر کردند تا ایّام به شلوغ‌ترین روزهای مکه رسید. یوم التّرویّه، روز هشتم ماه ذیحجه، روزی است که اگر کسی در آن روز به مکه نرسد و عمره‌ی تمتّعش را به جا نیاورد، نمی‌تواند حج انجام دهد. لذا تمام کسانی که آن سال قصد حجّ دارند، حتماً روز هشتم ماه ذیحجه به مکه رسیدند. پس پرازدحام‌ترین روز مکه، روز هشتم ذیحجه است. یزید، عمروبن سعید را به همراه حدود سیصد نفر تروریست فرستاده است؛ در حالی که شمشیرهای آبداده‌ی با زهر اینها زیر جامه‌های احرامشان است و قصدشان هم این است که در بین ازدحام جمعیت حضرت را بکشند. و فکر کنید در آن جمعیت انبوه عظیم، چگونه می‌شود فهمید قاتل چه کسی بوده است؟ خنجری از زیر یک جامه‌ی احرام بیرون آمده است و به بدن امام حسین علیه السلام فرو رفته است و بعد هم مخفی شده است و تمام طرح ترور داشتند. لذا امام حسین علیه السلام با بیرون آمدن از مکه طرح ترور آنها را برای سومین بار خنثی می‌کنند.

حضرت درست در همین روزها، روز ترویّه، مکه را ترک می‌کنند. و وقتی هم که مورد سؤال قرار می‌گیرند؛ چه توسط عبدالله بن زبیر، در مورد اینکه چرا این موقع مکه را ترک می‌کنید و چه دیگران، حضرت تأکید می‌کنند طرح ترور من ریخته شده است و شمشیرهای آخته‌ای در زیر جامه‌های احرام مخفی است و من نمی‌خواهم حرمت خانه‌ی خدا بشکند. روایتی از قول پدر بزرگوارشان نقل می‌کنند؛ قوچی را در کعبه می‌کشند و حرمت کعبه شکسته می‌شود و بعد حضرت می‌فرمایند من نمی‌خواهم او باشم و در نتیجه مکه را ترک خواهم کرد. عبدالله بن زبیر، همان آدم مشئومی که او هم با یزید بیعت نکرد، وقتی آمد و با نفاق به حضرت گفت شما از مکه بیرون نروید و همین جا بمانید؛ بالأخره شما همین جا طرفدارانی دارید؛ من هم قول می‌دهم خودم با شما بیعت کنم و حکومتی شکل گیرد؛ بعد هم که او بیرون رفت حضرت فرمودند: او به ظاهر به من می‌گفت بمانید ولی ته دلش از خدا می‌خواست که من مکه را ترک کنم که میدان برای او بازتر

باشد. آنجا به عبدالله بن زبیر فرمودند: «إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ بِمَكَّةَ كَبْشًا بَهِيًّا تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُهَا، فَمَا أَحَبُّ أَنْ أَكُونَ ذَلِكَ الْكَبْشَ، وَلَئِنْ أَقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَقْتَلَ فِيهَا، وَلَئِنْ أَقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ، وَ أَيْمُ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُهْرٍ حَامَّتْ مِنْ هَذِهِ الْهَوَانِ يَسْتَخْرِجُونِي حَتَّى يَقْضُوا بِي حَاجَتَهُمْ، وَاللَّهِ لَيَعْتَدُنَّ عَلَيْهِ كَمَا أَعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ، يَا بْنَ الزُّبَيْرِ لَئِنْ أَدْفَنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أُدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ»؛ پدرم بر من حدیث کرد که در مکه قوچی را می‌کشند که حرمت مکه با او می‌شکند. من دوست ندارم آن قوچ باشم. اگر من یک و جب بیرون مکه کشته شوم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که داخل مکه کشته شوم. و اگر دو و جب بیرون مکه کشته شوم برایم محبوب‌تر است از این که در یک و جبی مکه کشته شوم. (یعنی کاملاً تأکید بر اینکه اینها می‌خواهند مرا در مکه بکشند) و سوگند به خدا، اگر در لانه‌ی حیوانی مخفی شوم، آنها مرا از آن بیرون خواهند کشید و خواسته‌ی خود را عملی خواهند کرد (یعنی نمی‌شود در مکه بمانم و کشته نشوم). به خدا اینها همان‌طور که یهودیان در مورد روز شنبه تجاوز کردند^{۲۵}، در مورد من تجاوز خواهند کرد و مرا در مکه خواهند کشت. ای پسر زبیر اگر من در شاطی الفرات^{۲۶} دفن شوم، در نزد من دوست‌داشتنی‌تر است از این که مرا در آستانه‌ی کعبه دفن کنند^{۲۷}. بعد که ابن زبیر بیرون رفت حضرت فرمودند: «إِنَّ هَذَا يَقُولُ لِي كُنْ حَمَامًا مِنْ حَمَامِ الْحَرَمِ، وَلَئِنْ أَقْتَلَ وَبَيْنِي وَبَيْنَ الْحَرَمِ بَاعِ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَقْتَلَ وَبَيْنِي وَبَيْنَهُ شِيرٌ، وَلَئِنْ أَقْتَلَ بَتَفٍّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَقْتَلَ بِالْحَرَمِ، إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحِجَازِ وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ النَّاسَ لَا يَعْدِلُونَ بِي فَوْدًا أَتَى خَرَجْتُ حَتَّى يَخْلُوا لَهُ»؛ این ابن زبیر که بیرون رفت به من می‌گوید بیا در حرم مانند یکی از کبوترهای حرم شو و در مکه بمان، اگر من به اندازه‌ی یک ذراع بیرون حرم کشته شوم برای من محبوب‌تر است تا این که در فاصله‌ی یک و جب از مکه کشته شوم. اگر

^{۲۵}. که کار کردن در روز شنبه برایشان حرام بود و آن داستان ماهیگیری را داشتند که قرآن هم به آن اشاره کرده است.

^{۲۶}. یعنی همان سرزمین کربلا.

^{۲۷}. و این خیلی جالب است که حضرت از همان‌جا می‌گویند که محل کشته شدن من کجاست.

من در سرزمین تَف^{۲۸} به شهادت برسم، برای من دوست‌داشتنی‌تر از این است که در حرم به شهادت برسم. (خیلی جالب است.) امام حسین علیه السلام فرمودند: این ابن زبیر هیچ چیز از دنیا برایش دوست‌داشتنی‌تر از این نیست که من از مکه بیرون بروم. از سرزمین حجاز هم بیرون بروم. چون می‌داند که هیچ کس از مردم او را هم سطح من نمی‌داند. و در نتیجه تا من هستم کسی با او به عنوان خلیفه بیعت نخواهد کرد و لذا دوست می‌دارد که من هر چه زودتر از مکه خارج شوم؛ تا زمینه برای او و برای حکومت او خالی شود. ولی به ظاهر و مُناقضانه به من می‌گوید بیا و از رفتن به مکه منصرف شو. به داستان عبدالله بن زبیر اشاره کرده‌ام که چه آدم خبیثی است ولی اینجا مناقضانه آمده است و به حضرت پیشنهاد می‌کند نروید؛ و حضرت مُصرّانه از مکه خارج می‌شوند.

این حرف‌هایی هم که می‌گویند حضرت عزم نیّت عمره را به حج تبدیل کردند؛ حرف‌های بی‌پایه است. امام حسین علیه السلام از روز اول قصد حج نکرده بودند. حضرت یک عمره‌ی مُفَرّده به جا آوردند و بدون قصد حج در مکه ماندند و در روز هشتم ذیحجه هم از مکه خارج شدند. بدون اینکه هیچ مشکلی داشته باشند. حضرت عزم حج نکرده بودند و عمره‌ی تمتّع نکرده بودند که بعد از آن بخواهند حج به جا بیاورند. حضرت عمره‌ی مُفَرّده را در همان روزهای اول ماه شعبان^{۲۹}، به جا آوردند و در مکه ماندند. و تغییر عزم و تغییر نیّتی نبود که نیّت حج را به نیّت عمره تبدیل کنند. عوام این حرف‌ها را می‌گویند که حرف درستی نیست. حضرت از مکه بیرون می‌آیند تا در واقع از سومین طرح ترور حکومت یزید هم رها شوند. چون یزید می‌خواهد طوری خون امام حسین علیه السلام را بریزد که هم از دست امام حسین علیه السلام رها شود و هم مسئولیت خون امام حسین علیه السلام به گردن حکومت او نیفتد. حضرت را در همان شلوغی حج بکشند و بعد هم قاتلین ایشان فرار کنند و ناشناخته بمانند. بعد هم حکومت یک بیانیّه بدهد و قتل امام حسین علیه السلام را محکوم کند. بعد هم بگوید دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی ما مأموریت پیدا کردند که اینها را پیدا کنند و به اشدّ مجازات برسانند و این‌گونه مسئولیت قتل امام حسین علیه السلام هم از گردن حکومت برداشته شود. این را عرض می‌کردیم که رَوَند

^{۲۸}. باز این جا هم اشاره به سرزمین کربلاست.

^{۲۹}. بیست و هشتم رجب به سمت مکه حرکت کردند و در سوّم شعبان به مکه رسیدند.

حوادث کاملاً آن بحث‌ها را نفی می‌کند. هم علم امام حسین علیه السلام را به شهادتشان کاملاً روشن می‌کند و هم اینکه حضرت به خاطر نامه‌های کوفیان و امثال اینها حرکت نکردند؛ چون نامه‌های کوفیان در مکه به امام حسین علیه السلام می‌رسد در حالی که امام حسین علیه السلام همان‌طور که نقل کردیم، از دو سال قبل از مرگ معاویه حرکتشان را شروع کردند و اهدافشان را تبیین نمودند و در خود مدینه رسماً فرمودند: «مِثْلِي لَا يُبَاعُ مِثْلَهُ»؛ مثل منی با یزید شراب‌خوار آدم‌کش که فسق‌علنی دارد، قطعاً بیعت نخواهد کرد. حضرت به روشنی می‌گویند که من برای چه حرکت می‌کنم.

یکی دیگر از کسانی که در مدینه بعد از مطلع شدن از قصد امام حسین علیه السلام تلاش کرد تا حضرت را منصرف کند، برادر دیگر امام حسین علیه السلام به نام محمد حنفیه است. محمد حنفیه هم آمد و با اصرار از حضرت خواست که از این سفر مکه منصرف شوید. آن روح حماسی امام حسین علیه السلام را در این بیاناتشان ببینید. فرمودند: «يَا أَخِي لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ، يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا لَقَدْ نَصَحْتَ وَ عَشَرْتَ بِثَوَابٍ، أَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْمَكَّةِ، وَقَدْ تَهَيَّئْتُ لِذَلِكَ أَنَا وَ إِخْوَتِي وَ بَنُو أَخِي وَ شِيعَتِي وَ أَمْرُهُمْ أَمْرِي وَ رَأْيُهُمْ رَأْيِي، وَ أَمَا أَنْتَ فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ لَا تُخْفِي أُنْسِي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ»؛ برادر من، به خدا سوگند اگر در تمام دنیا هیچ پناهگاه و نقطه‌ای امنی برای من حسین بن علی وجود نداشته باشد باز هم با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم. (تو به من می‌گویی می‌روی مکه خطرناک است مردم چنین‌اند و چنان‌اند.) ای برادر، خدا به تو جزای خیر دهد. تو در مورد من خیرخواهی کردی و به چیزی هم اشاره کردی که درست است^{۳۰}، ولی من حسین تصمیم خودم را گرفتم و می‌خواهم از مدینه به سمت مکه حرکت کنم و خودم را برای این کار آماده کردم، و همین‌طور برادرانم و برادرزاده‌هایم و شیعیانم را و امر آنها امر من است؛ و رأی آنها هم رأی من است^{۳۱}. امام به او می‌فرمایند و اما تو^{۳۲}، مانعی ندارد هم‌چنان

^{۳۰}. اینکه کوفیان وفا ندارند؛ خیانت می‌کنند؛ تو را به کشتن می‌دهند. همه‌ی این حرف‌ها درست است.

^{۳۱}. یعنی آنها صد در صد تابع من هستند.

^{۳۲} محمد حنفیه برادر امام حسین علیه السلام است؛ خیرخواه امام حسین علیه السلام هم هست. در مورد او نقل‌های متعددی هست. بنا به برخی شواهد تاریخی که نقل می‌کنند، بعضی‌ها گفته‌اند که دست‌های محمد حنفیه قَلَج بود و امکان جنگیدن نداشت. لذا به همراه امام حسین علیه السلام نیامد.

در مدینه مقیم باشی و عامل اطلاعاتی و چشم من حسین در مدینه باشی تا هیچ‌یک از اخبار مدینه و حکام آن از من پنهان نماند؛ اخبار را به من برسانی. اینجا هم هنوز نامه‌ای از کوفیان به حضرت نرسیده است و نامه‌های آنها در مکه به حضرت رسید. کسانی که می‌گویند امام حسین علیه السلام به خاطر نامه‌های کوفیان حرکت کرده‌اند، این حرفشان به هیچ‌وجه صحیح نیست و واقعیت ندارد.

بعد روز بیست و هشتم رجب که حضرت می‌خواهند از مدینه حرکت کنند، وصیت‌نامه‌ای را خطاب به محمد حنفیه می‌نویسند و به دست او می‌سپارند که به وضوح نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام برای چه امری به مکه رفتند. نه بحث فشار بیعت است و نه بحث نامه‌های کوفیان. عین عبارت را می‌خوانم. البته شنیده‌اید، ولی لازم است این مطالب بارها و بارها خوانده شود. چون گاهی اوقات که این بحث‌ها در ذهن‌ها کمرنگ می‌شود؛ آن‌طور تحلیل‌های غلط میدان پیدا می‌کند. وصیت‌نامه‌ای که حضرت می‌نویسند چنین است: «بِسْمِ

اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى أَخِي مُحَمَّدَ بْنَ حَنْفِيَةَ، أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَ النَّارَ حَقٌّ وَ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ عَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِإِصْلَاحٍ فِي أُمَّتِ جَدِّي أُرِيدُ عَنْ أَمْرٍ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَثِيرَ بِسِيرَتِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ مَنْ قَبْلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ وَ هُوَ خَيْرٌ الْحَاكِمِينَ وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي عَلَيْكَ يَا أَخِي وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»؛ این وصیتی است که

امام حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه می‌کند. که حسین شهادت می‌دهد که خدایی جز خدای واحد نیست^{۳۳} و حسین شهادت می‌دهد که پیغمبر اسلام عبد خدا و رسول خداست و از جانب خدا به حق آمده

^{۳۳}. پناه می‌بریم به خدا، ببینید که دستگاه تبلیغاتی مخوف اموی، فضا را به کجا رسانده که امام حسین علیه السلام باید بگویند که من هم شهادت می‌دهم که خدایی وجود دارد و خدا یکی است. اینکه می‌بینید، هنگامی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه به مردم شام می‌رسد، می‌گویند؛ مگر علی هم نماز می‌خواند که حالا در محراب مسجد هم کشته شود و برایشان جای تعجب است؛ این دستگاه تبلیغاتی مخوف اموی کار را جوری کرده که امام حسین علیه السلام برای این که بگویند من یک انسان شورشی نیستم؛ یک انسان بی‌دین نیستم؛ یک انسانی که بخواهد علیه حکومت اسلامی کودتا کند نیستم؛ یک ضد انقلاب نیستم؛ باید اینها را شهادت دهد.

است. و حسین شهادت می‌دهد که بهشت حق است و جهنم حق است و قیامت خواهد آمد و تردیدی در او نیست. و حسین شهادت می‌دهد که خدا روزی همه‌ی کسانی را که مُرده‌اند و در قبرها هستند را برمی‌انگیزاند. و من حسین نه از سر خودخواهی قیام کردم^{۳۴} و نه از سر خوش‌گذرانی، و نه آدم مفسودی هستم و نه آدم ستم‌گری هستم^{۳۵}. من منحصرأً برای ایجاد اصلاح در امتّ جدّم قیام کردم^{۳۶}. من اراده کردم؛ این تصمیم را دارم که امر به معروف و نهی از منکر بکنم و به روش جدّم رسول خدا و پدرم علیّ بن ابی‌طالب علیه السلام حرکت کنم. هر کس مرا به قبول حق پذیرفت، خدا به قبول حق اولی است. اما هر کس مرا در این حرکت انکار و رد کرد، صبر می‌کنم و پایمردی به خرج می‌دهم و شکیبایی می‌ورزم تا خدا بین من و این قوم داوری کند و خدا بهترین حاکمان و داوران است. و ای برادرم این وصیت من نزد تو است و موفقیت من جز از جانب خدا نیست؛ بر او توکل می‌کنم و به سوی او رو می‌آورم.

بنابراین اینجا خوب معلوم است که هدف نهضت امام حسین علیه السلام از همان روز آغازین حرکت از مدینه کاملاً تبیین شده است؛ نهضت، نهضت امر به معروف و نهی از منکر است. نهضت، نهضت مبارزه با ظلم است؛ نهضت، نهضت اصلاح در امتّ اسلامی است.

امام حسین علیه السلام در بیست و هشتم ماه رجب حرکت کردند و حدوداً سوم شعبان به مکه رسیدند. چون این سفر از همان جاده‌ی اصلی حدود پنج روز طول کشید. در بدو ورود به مکه، عبدالله بن عمر پسر همان عمر، خلیفه‌ی دوم آمد. که او هم جزء کسانی بود که با یزید بیعت نکرد. و ماجرای عبدالله بن عمر هم از آن ماجراهای عجیب و غریب است. عبدالله بن عمر با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرد. ولی وقتی علی بن ابی‌طالب علیه السلام به خلافت رسیدند، با حضرت امیر علیه السلام بیعت نکرد. تا آخرین روز عمر امیرالمؤمنین علیه السلام هم با ایشان بیعت نکرد. وقتی حضرت امیر علیه السلام به شهادت رسیدند و بعد از چند ماه معاویه توانست حکومت را قبضه کند، عبدالله بن عمر رفت و با معاویه بیعت کرد. بعد از مرگ معاویه، عبدالله بن عمر با یزید بیعت

^{۳۴}. خروج به معنای قیام است، قیام کردن، به پا خواستن، نهضتی را برپا کردن.

^{۳۵}. هیچ‌یک از اینها انگیزه‌ی خروج و نهضت من حسین نیست.

^{۳۶}. اینجا اصلاً صحبت از این نیست که می‌خواهند از من به زور برای حکومت یزید بیعت بگیرند و یا اینکه کوفیان برای من نامه نوشتند و مرا برای حکومت خواستند، اصلاً این حرف‌ها نیست.

نکرد. این در صورت ظاهر خیلی عجیب بود. چرا که با معاویه بیعت کرده بود، اما با پسرش یزید، بیعت نمی- کند. این یک مأموریت و نقشه‌ای دارد. هدف و مأموریت او از این بیعت نکردن این بود که امام حسین علیه السلام را از نهضت و قیامش منصرف کند. بگوید من هم بیعت نکردم و حالا شما بیایید این‌طور رفتار کنید و این کار را کنید و حالا بیاییم با حکومت بسازیم؛ درگیر نشویم؛ بیعت هم کنیم ایرادی ندارد. یعنی خودش را هم جبهه‌ی امام حسین علیه السلام نشان دهد و امام حسین علیه السلام را به پذیرش رسمیت حکومت یزید راضی کند. چنین نقشه‌ای داشت. ولی بعد از اینکه از امام حسین علیه السلام جواب منفی گرفت، به مدینه برگشت و در مدینه یک نامه به یزید می‌نویسد و از حکومت او اعلام حمایت می‌کند. جالب این است که بعد از واقعه‌ی عاشورا در مدینه، وقتی اسرا به مدینه برگشتند و خبر فجایعی را که در کربلا اتفاق افتاده بود نقل کردند؛ مردم مدینه علیه حکومت یزید برآشفتنند. در این موقعیت عبدالله بن عمر فامیل‌ها و هم قبیله‌ای‌های خود را جمع می‌کند و یک سخنرانی برایشان می‌کند و آنها را به شدت از برآشفتن علیه یزید نهی می‌کند؛ اینکه پیمان- شکنی با خلیفه چقدر گناه دارد؛ غضب خدا را پیش می‌آورد. و شماها که با یزید بیعت کردید، نکند به فکر شکستن پیمانتان با یزید بیفتید و بخواهید پیمانتان را به خاطر واقعه‌ی کربلا بشکنید. اما بعدها که یزید به دَرَکِ واصل می‌شود، معاویه بن یزید، در همان روزهای آغاز حکومتش بالای منبر رفت و گفت حق با امیرالمؤمنین علیه السلام بود؛ خدا جدم معاویه را لعنت کند که حق او را غصب کرد؛ حق با امام حسین علیه السلام بود؛ خدا پدرم را لعنت کند که امام حسین علیه السلام را به شهادت رساند. بعد هم گفت که من همین‌جا استعفا می- دهم و حق با علی بن الحسین علیه السلام است. اما او در فاصله‌ی کمی از این ماجرا مُرد. و به احتمال زیاد هم خود بنی‌امیه به خاطر این ضربه‌ای که به حکومت زد، به او سَم دادند و او را کشتند. جالب است؛ بعد از اینکه عَبْد‌الْمَلِکِ مروان به حکومت می‌رسد؛ عبدالملک مروان، حجاج بن یوسف را به مدینه می‌فرستد. حالا ببینید چقدر عبرت آموز است. این عبدالله بن عمری که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد، شبانه به کاخ حجاج بن یوسف می‌آید و می‌گوید من آدمم با شما بیعت کنم. او می‌گوید آقا این چه وضعش است خوب می‌گذاشتی و صبح می‌آمدی. عبدالله می‌گوید: نه؛ من از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ

امام زمانه مات میتة الجاهلیة»؛ هر کس بمیرد و امام زمان خود را شناسد و با او بیعت نکند، به مرگ

جاهلیت مرده است. من می ترسم شب بمیرم؛ آن وقت فردای قیامت چگونه جواب خدا و پیغمبر خدا را بدهم؟ من آمده‌ام تا با شما بیعت کنم. حجاج بن یوسف همان‌طور که دراز کشیده بود پایش را از زیر لحاف بیرون می‌دهد و می‌گوید فعلاً حال ندارم دستم را بدهم ببوسی؛ پای مرا ببوس. او هم همان کف پای حجاج بن یوسف را می‌بوسد و با او بیعت می‌کند^{۳۷}. این عبدالله بن عمر است.

این عبدالله بن عمر در بدو ورود امام حسین علیه السلام به مکه آمده است و می‌خواهد حضرت را از مبارزه علیه دستگاه حکومت منصرف کند. حضرت می‌فرمایند: «یا ابا عبد الرحمن أما علمت أن هواناً من حیات الدنيا علی الله أن رأس یحیی بن زکریا عهدی إلى بقایا بنی اسرائیل؟ أما تعلم أن بنی اسرائیل كانوا یقتلون ما بین طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعین نبیاً ثم یجلسون فی أواقهم ینیعون و یشترُونَ کأن لم یسمعوا شیئاً فلم یُعجلُ اللهُ علیهم بل أمهلهم، و أخذهم بعد ذلك أخذاً عزیز ذی انتقام، إتقی اللهُ یا ابا عبد الرحمن ولا تدعن نصرتی»؛ ای ابا عبد الرحمن^{۳۸} آیا نمی‌دانی یکی از نشانه‌های بارز پستی دنیا این است که سر یحیی پسر

زکریا، پیغمبر خدا را بردند و به یکی از زنان زناکار بنی اسرائیل هدیه دادند؟ آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل بین طلوع فجر و طلوع شمس^{۳۹}، هفتاد پیغمبر را سر می‌بردند و می‌کشتند و بعد که آفتاب می‌زد، به بازارها می‌آمدند، در مغازه‌هایشان می‌نشستند و می‌خریدند و می‌فروختند؛ مثل اینکه اصلاً هیچ کاری نکردند. خدا با وجود این همه جنایتی که بنی اسرائیل کردند، در عقوبت آنها شتاب نکرد. به آنها مهلت داد تا هر چه در باطنشان است بیرون بریزند. و بعد از آن خدا از آنها به شدت انتقام کشید. ای عبدالله بن عمر! از خدا بترس و از حمایت من دست بر ندار و حمایت مرا رها نکن. بعد از این داستان، محمد حنفیه از مدینه یک نامه به امام حسین علیه السلام می‌نویسد تا بلکه بتواند امام حسین علیه السلام را منصرف کند. امام حسین علیه السلام پاسخ آن نامه را می‌دهند. نامه خیلی کوتاه است. حضرت می‌نویسند: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدٍ

^{۳۷}. ببینید کسی که به امیر المؤمنین سر نمی‌سپارد و به امام حسین یاری نمی‌رساند، چه ذلتی گریبان او را می‌گیرد.

^{۳۸}. کنیه ی عبدالله بن عمر.

^{۳۹}. ببینید چه فاصله‌ی کوتاهی، حدود یک ساعت، یک ساعت و نیم.

بِنِ عَلِيٍّ وَ مَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي إِسْتَشْهَدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ. وَالسَّلَامُ»؛ به

نام خداوند بخشنده‌ی بخشایشگر، از حسین فرزند علی به محمد فرزند علی^{۴۰} و کسانی که از بنی‌هاشم همراه و اطراف او هستند. اما بعد. هر کس به من ملحق شود، شهید خواهد شد^{۴۱}. اما بدانید هر کس هم تخلف کند و به من ملحق نشود، فکر نکند پیروز می‌شود. فکر نکنید با ملحق نشدن به من به عزتی دست پیدا می‌کنید.

^{۴۰}. همان محمد حنفیه است.

^{۴۱}. این کسانی که می‌گویند امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ نمی‌دانستند شهید می‌شوند؛ این نامه در بدو ورود به مکه است. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ حدود دو، سه ماه، در واقع از اوایل ماه شعبان تا حدود هشتم ماه ذیحجه در مکه می‌مانند. در همان بدو ورود به مکه این نامه را می‌نویسند و می‌گویند هر کس به من ملحق شود شهید خواهد شد. پس حضرت می‌دانند که شهید می‌شوند.